**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14010725**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

قبل از شروع درس تسلیت می‌گویم وفات مرحوم آقای محفوظی را، آقای محفوظی واقعاً آدم خالصی بود، خدا بیامرزدش، همۀ کسانی که با ایشان آشنا بودند از عطوفت پدرانه‌ای که نسبت به طلبه‌ها داشت یاد می‌کنند و واقعاً با اخلاص بود و از سر دیانت تربیت طلاب را به عهده گرفته بود، خدا رحمتشان کند.

نکتۀ دیگری هم که عرض بکنم کلاس فردا و پس فردا تعطیل است، ان شاء الله نائب الزیارۀ دوستان هستیم در نجف و کربلا ان شاء الله.

بحث ما در مورد روایت‌های مربوط به شرطیت تمکن از تصرف بود. یکی از این روایت‌ها، روایتی بود که سدیر صیرفی نقل می‌کند. سدیر صیرفی خب نیازمند به بحث سندی‌اش بود. در برنامۀ کامپیوتری ما در مورد این نوشتیم امامیٌّ ثقة علی التحقیق، در برنامۀ اسناد صدوق توضیح این عبارت را به این شکل دوست ما آقای حسینی شیرازی دادند، امامی ثقة علی التحقیق فقد اکثر ولده حنان قبل وقفه و هو کان امامیا ثقة من الروایة عنه.

این مطلب من علی التحقیق مرادم این نبوده. حالا عرض می‌کنم استنادم به چی بوده. این توثیقاتی که علی التحقیق‌هایی که نوشته شده من نوشتم، ولی بعداً آقای حسینی روی مبانی که ما داریم اینها را توضیح دادند. ولی اینجا توضیحش آن نکته‌ای که من به نظرم بوده مربوط به این نبوده. روایت حنان بن سدیر این که قبل از وقفش، در مورد حنان بن سدیر مسئلۀ واقفی بودنش مطرح هست و ایشان می‌گوید که طبق این عبارت قبل از وقف از حنان روایت کرده. حالا حنان در این که تحمل روایتش از پدرش قبل از وقف بوده مسلم است، سدیر صیرفی از اصحاب امام باقر و امام صادق بوده و ظاهراً زمان امام باقر هم بزرگ بوده. امام باقر علیه السلام با کنیه ازش یاد می‌کند، این یک نوع نشانگر بزرگ بودنش هست. حالا ولادتش را دقیق نمی‌دانم ولی البته در مناقب ابن شهر آشوب جزء اصحاب امام سجاد هم یاد کرده، ولی احتمالا اشتباه باشد، من فکر نمی‌کنم از اصحاب امام سجاد باشد، ولی علی ای تقدیر سدیر پدر حنان بن سدیر، زمان امام باقر علیه السلام بزرگ بوده و دیگر زمان وقف، وقف شروع رسمی‌اش زمان وفات امام کاظم علیه السلام بوده، ولی احتمالاً اواخر زمان کاظم موقعی که امام کاظم علیه السلام در زندان بودند آن موقع زمزمه‌های وقف شروع شده، حدود ۱۸۰ زمزمه‌های وقف شروع شده و خب کسی که از اصحاب امام باقر علیه السلام است، متوفای ۱۱۴ باشد این که آن زمان وقف را درک کرده باشد تقریباً روشن است که درک نکرده. این مطلب روشن است که حنان بن سدیر تحمل روایتش از پدرش در زمان قبل از وقف بوده، ولی روایتش یعنی ادای روایتش این می‌تواند برای بعد از وقف باشد و این که ما، آیا تحمل، اکثار روایت اجلا از یک نفر دلیل وثاقت هست این مال برای زمان تحمل یا برای زمان اداء هست این بحث‌ها را حرف و حدیث‌هایی دارد که من نمی‌خواهم وارد آن بحث‌هایش بشوم.

عمدۀ قضیه‌ای که ما برای توثیق سدیر به آن تمسک کردیم بحث این هست که سدیر در منابع عامه با تصریح به شیعه بودن، مذموم المذهب بودن به توسط یک عده‌ای‌شان توثیق شده و این خیلی توثیق مهمی است، این که، چون عامه نسبت به شیعه خیلی حساسند. خیلی. اصلاً یک کسی که شیعه باشد کوچک‌ترین مطلبی آن را تضعیف می‌کنند، ولی سدیر در میان عامه با وجودی که تصریح می‌کنند به این که شیعه است، و با این حال توثیقش می‌کنند، حالا من از لسان المیزان نقل می‌کنم، فرصت نکردم به منابع اصلی‌اش مراجعه کنم. منابع اصلی‌اش هم نباید خیلی چیز داشته باشد. در لسان المیزان در ترجمۀ سدیر بن حَکیم، حُکِیْم می‌گوید سالم الحدیث. نمی‌دانم این سالم الحدیث عبارت کی است؟ چون لسان المیزان، البته روایت ذهبی، این انتها عبارت ذهبی هست، لسان المیزان، اصلش میزان الاعتدال هست، این عبارت برای میزان الاعتدال است. ولی اصل این ذهبی آن را از کجا اخذ کرده خودش پرسیده یا از جای دیگر اخذ کرده نمی‌دانم. می‌گوید و قال الجوزجانی مذموم المذهب و رویٰ احمد بن ابی مریم عن یحیی بن معین ثقة قال ابن الجوزی رویٰ عنه سفیان الثوری ثم قال قال ابن عیینه کان یکذب.

این را در پاورقی از ابن عدیم نقل می‌کند، در آخرش دارد قال ابن عیینه رأیته یحدّث بکذا فی نسخة معتمدة بصیغة فعل المضارع عن التحدیث فصفحفا ابن الجوزی یکذّب. کان یکذّب را می‌گوید کان یحدّث. می‌گوید نسخ معتبره‌ای از عبارت یحدِّث بوده. ثم قال ابن عدی له احادیث قلیلة و قد ذکر عنه افراط فی التشیع و اما فی الحدیث فارجع ان لا بأس به. با تصریح به.

عقیلی هم دارد کان ممن یغلو فی الرفض. غالی در رفض شمردند.

با این حال ابن عَدی، ظاهراً عبارت ابن عدی دیگر، ابن عدی گفته اما فی الحدیث فارجع ان لا بأس به.

ذهبی تعبیر کرده صادق الحدیث.

یحیی بن معین تعبیر کرده ثقة.

جوزجانی هم، جوزجانی نسبت به شیعه‌ها خیلی حساس است، خیلی از آن ناصبی‌های پدر سوخته‌ای هست که با این حال فقط در موردش مذموم المذهب دارد. هیچ چیزی بیشتر از مذموم المذهب بودن از جوزجانی در این مورد نقل نشده. و اینها همه‌اش برای اثبات وثاقت سدیر صیرفی کافی هست. به خصوص سدیر یک شخصیت خیلی معروفی بوده. خیلی معروف بوده و عرض کردم آنجا امام باقر علیه السلام با کنیه ازش یاد می‌کنند. و این نشانگر این است که زمان امام باقر هم به عنوان یک شخصیت شناخته شده‌ای شناخته می‌شده و به کنیه اسم بردن خیلی مهم هست. این عمده‌اش این هست که ما توثیقش کردیم.

اما در مقابل این توثیق آیا تضعیفی وجود دارد؟

مرحوم آقای خویی به خاطر، با جهت رجال کامل الزیارات و تفسیر قمی و اینها از آن طریق‌ها توثیقش می‌کنند که خب ما این مبانی را قبول نداریم. البته در موردش روایت‌هایی متعددی مادحه و ذامه نقل شده که آقای خویی در معجم رجال بحث کردند. آن روایت‌ها عمدتاً مشکل متنی دارد حالا صرف نظر از این که خیلی‌هایشان از جهت سند هم بحث دارند این که از جهت مدح این متن آیا این مدح است ذم است، امثال اینها خیلی بحث دارد که آقای خویی هم بحث کردند من دیگر وارد آن بحث‌هایش نمی‌شوم، فقط یک روایتش را اشاره کنم، روایتی که ازش استفاده می‌شود که امام صادق علیه السلام می‌فرماید که من از خدا درخواست کردم که این را به من ببخشد، این روایت را.

سدیر صیرفی، روایتی که در کشی وارد شده، «حَدَّثَنَا الْفَضْلُ بْنُ شَاذَانَ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ بَكْرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَزْدِيِّ، قَالَ وَ زَعَمَ لِي زَيْدٌ الشَّحَّامُ،» زعم یعنی قال «قَالَ‏ إِنِّي لَأَطُوفُ‏ حَوْلَ‏ الْكَعْبَةِ وَ كَفِّي فِي كَفِّ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَقَالَ، وَ دُمُوعُهُ تَجْرِي عَلَى خَدَّيْهِ، فَقَالَ: يَا شَحَّامُ مَا رَأَيْتُ مَا صَنَعَ رَبِّي إِلَيَّ ثُمَّ بَكَى وَ دَعَا، ثُمَّ قَالَ لِي يَا شَحَّامُ إِنِّي طَلَبْتُ إِلَى ربی فِي سَدِيرٍ وَ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ وَ كَانَا فِي السِّجْنِ فَوَهَبَهُمَا لِي وَ خَلَّى سَبِيلَهُمَا.»

این روایت. این روایت البته آقای خویی اشکال سندی می‌کنند، علی بن محمد قتیبی را ایشان می‌گویند توثیق وارد نشده ما در جای خودش مفصل در مورد این علی بن محمد بن قتیبی، یا علی بن محمد بن قتیبه بحث کردیم ما آن را ثقه می‌دانیم. ولی عمدۀ قضیه این است که این روایت دال بر وثاقت نیست، بلکه همچنان که آقای خویی فرمودند این ازش استفاده می‌شود که امام علیه السلام دوستش داشته و علاقه داشتند به این شخص و خب در زندان بوده، امام علیه السلام دعا کردند در حقش و از خدا خواستند که به خاطر امام صادق علیه السلام خدا وسیلۀ خلاصش را فراهم کند و خلاص شده از زندان آزاد شده. این دیگر که خب همین مقدار که آقای خویی می‌فرمایند و یکفی فی ذلک کونه شیعیاً و موالیاً لاهل البیت علیهم السلام. غیر از اینها از بعضی روایات استفاده می‌شود ارتباط خاصی هم با امام علیه السلام داشته در بعضی چیزها هست مثلاً امام صادق می‌گویند حالا روایتش، بصائر الدرجات هست، در این مسافرتی امام صادق می‌گوید منتظرم سدیر بیاید با هم برویم. یک ارتباط حالا غیر از بحث شیعه بودن یک ارتباط ویژه‌ای با امام هم داشته. به هر حال این که امام علیه السلام دعا کردند که از زندان خلاصی پیدا کند این دلیل بر وثاقتش یا حسنش امثال اینها نیست، درست است این مطلب آقای خویی اشکال متنی‌شان درست است. ولی از جهت سندی خب ما اشکال نمی‌کنیم.

شاگرد: این روایت ؟؟؟ سدیر است، ؟؟؟ ۱۴:۱۳ عبد الرحمن هم هست که ؟؟؟

استاد: حالا یک بحث‌هایی در مورد این هست که آیا این در مورد، صاحب قاموس الرجال یک بحث‌هایی کرده که این ممکن است در مورد برادر عبد السلام، شدید باشد، شدید بن عبد الرحمن. حالا من وارد آن بحث‌هایش نمی‌شوم حالا در قاموس الرجال مراجعه کنید و بعد تنقیح المقال این سدیر را گفته مصحف شدید هست، صاحب قاموس الرجال بحث کرده، حالا وارد آن بحث‌هایش اجازه بدهید نشویم.

شاگرد: این را قبول کردید دیگر

استاد: نه دیگر وارد آن بحثش نمی‌شویم. صاحب قاموس الرجال اشکال کرده، به حرف تنقیح المقال.

شاگرد: حضرت عالی قبول نکردید

استاد: نه، من نمی‌خواهم وارد اصلاً آن بحث بشوم که آیا این درست است، غلط است، آیا این.

شاگرد: استناد مبتنی بر

استاد: آره، می‌خواهم بگویم به فرض هم درست باشد این سدیر و آن مطلب. صاحب قاموس الرجال پذیرفته که اینجا مربوط به سدیر است و آن بحث‌هایی دارد و اینها، حرف تنقیح المقال را نپذیرفته، من نمی‌خواهم وارد بحث بشوم این که آیا این درست هست، درست نیست. بحث من این است که به فرض هم این بحث‌هایی که اینجا شده این سدیر باشد، و امثال اینها این ربطی به وثاقت ندارد. فوقش این است که این سدیر یک شیعه بوده، امام علیه السلام به ایشان علاقمند بودند و امثال اینها. این است که دیگر وارد آن بحث‌هایش نشدم.

اینجا در مورد سدیر عمدۀ بحث‌هایی که هست آن روایت‌های مادحه و ذامه اینها را آقای خویی بحث‌هایش را ملاحظه بکنید، من وارد آن بحث‌هایش نمی‌شوم. آنهایش چیز نیست. روایتی که یک مقداری مذمتش ذامه هست ولی از جهت سندی اعتبار ندارد، روایتی هست که کلینی در روضۀ کافی هست، «ما رواه الکلینی عن حُمَيْدُ بْنُ زِيَادٍ عَنْ أَبِي الْعَبَّاسِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ الدِّهْقَانِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ الطَّاطَرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ بَيَّاعِ السَّابِرِيِّ عَنْ أَبَانٍ عَنْ صَبَّاحِ بْنِ سَيَابَةَ عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ قَالَ: ذَهَبْتُ‏ بِكِتَابِ‏ عَبْدِ السَّلَامِ‏ بْنِ نُعَيْمٍ وَ سَدِيرٍ وَ كُتُبِ غَيْرِ وَاحِدٍ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام حِينَ ظَهَرَتِ الْمُسَوِّدَةُ قَبْلَ أَنْ يَظْهَرَ وُلْدُ الْعَبَّاسِ بِأَنَّا قَدْ قَدَّرْنَا أَنْ يَئُولَ هَذَا الْأَمْرُ إِلَيْكَ فَمَا تَرَى قَالَ فَضَرَبَ بِالْكُتُبِ الْأَرْضَ ثُمَّ قَالَ أُفٍّ أُفٍّ مَا أَنَا لِهَؤُلَاءِ بِإِمَامٍ أَ مَا يَعْلَمُونَ أَنَّهُ إِنَّمَا يَقْتُلُ السُّفْيَانِيَّ.»

حالا روایت روضه، حدیث ۵۰۹ و امثال اینها.

خب حالا این را بعضی‌ها. این آقای خویی اشکال می‌کنند، روایت بحث سندی دارد به خاطر صباح بن سیابة درست هم هست و ضعف دلالی را ذکر می‌کند که آن بنده خدایی که می‌گوید که این دلیل بر این نیست که این سدیر و امثال اینها اینها خلاصه «أُفٍّ أُفٍّ مَا أَنَا لِهَؤُلَاءِ بِإِمَامٍ» دلیل بر این نیست. اینها تصور می‌کردند که امام علیه السلام، امام زمان هستند و امثال اینها، امام می‌فرمایند که من امام اینها نیستم، ناظر به این هست که امام زمان کسی هست که سفیانی را باید بکشد و من کسی نیستم که سفیانی را بکشد. حالا این بحث‌های این روایت‌ها، بحث‌های مفصلی، بحث‌های خاصی ندارد، یعنی مهم نیست که این روایت‌ها اینها دلالتش بر این که سدیر مذمت بشود و اینها، اینها خیلی مهم نیست. عمدۀ مطلبی که هست در این بحث یک عبارتی هست از عقیقی نقل شده که سدیر را گفته کان مخلّطا. علامه نقل کرده از عقیقی قال سید علی بن احمد العقیقی سدیر الصیرفی. یک «بن» در خلاصۀ علامه اضافه دارد، ظاهرا سدیر بن صیرفی نقل کرده. ظاهراً «بن»اش اضافی است. سدیر الصیرفی و کان اسمه سلمة کان مخلّطا.

ابن داود هم همین مطلب را نقل کرده، آن «بن» ندارد در عبارت ابن داود.

ابن داود اینجوری هست، «سدير بن حكيم، بالفتح، أبو الفضل قر، ق [جش، كش] ممدوح و قال السيد علي بن أحمد العقيقي: سدير الصيرفي [اسمه سلمة] كان مخلطا.»

آقای خویی، در مورد این عبارت چند مرحله بحث هست. یک مرحله بحث این است که کلمۀ مخلِّط آیا این دال بر مذمت هست یا نیست؟ آقای خویی می‌فرمایند که، آقای خویی چند تا اشکال مطرح کردند. یکی این که «فإن العقيقي لم تثبت وثاقته،» خود این عقیقی که این مطلب را گفته وثاقتش ثابت نیست. خب این را حالا باید بحث کنیم. یک مرحلۀ بحث دیگر این که از جهت متنی ایشان می‌گوید «على أن التخليط بمعنى رواية المعروف و المنكر، و هذا لا ينافي وثاقة الراوي.» این حالا تخلیط به چه معناست؟ این را هم باید بحث کنیم، یعنی دو مرحلۀ بحث.

مرحلۀ سوم بحث: «ثم إن ما نقله العلامة، عن العقيقي من أن اسم سدير سلمة لا محصل له، فإن سديرا من الأسماء و لا معنى لأن يقال اسمه سلمة، و لعل في العبارة تحريفا، و الله العالم.»

این عبارتی که آقای خویی نقل می‌کنند از علامه، این عبارت قابل توجیه هست، خیلی واضح نیست که عبارت محرّف باشد. این عبارت ممکن است این باشد که قبلاً اسمش سلمه بوده، بعداً اسمش را عوض کردند کردند سدیر. کان اسمه سلمة این از تویش نخوابیده که آن زمانی که اسمش سدیر هست همان زمان هم اسمش سلمة است. ممکن است مراد این باشد قبلاً اسمش سلمة بوده، بعداً اسمش سدیر شده. خب این تغییر اسم‌ها ما داریم. تغییر اسم‌ها و به خصوص حالا البته سلمة یک اسم بدی نیست، ولی اسم‌هایی که بد بوده باشند اینها تغییر می‌کردند. به خصوص حالا نمی‌دانم این سدیر عبد بوده باشد، کسانی که عبد بوده باشند وقتی از یک مولایی به مولای دیگر انتقال ملکیت پیدا می‌کردند یکی از کارهایی که انجام می‌شده تغییر اسم بوده. تغییر اسم حالا اگر سدیر عبد هم باشد و تغییر مالک پیدا کرده باشد این تبدیل اسم شایع بوده. البته پیغمبر صلوات الله علیه یک رسمی داشتند، کسانی که اسم‌هایشان بد بوده تغییر می‌دادند. روی شرح حال پیغمبر شما مراجعه کنید، پیغمبر هم اسم‌های افراد، اسم‌های القبیح من اسماء الاشخاص و الولدان، هر دو را پیغمبر تغییر می‌دادند. کسانی که اسم‌های. حالا سلمه یک اسم بدی نیست که به هر حال از این جهت بخواهد تغییر کرده باشد ولی به هر حال احتمال تغییرش وجود دارد. ولی این عبارت را ابن داود که نقل کرده کان ندارد. قال سید علی بن احمد العقیلی سدیر الصیرفی اسمه سلمة کان مخلطا. به این شکل نقل کرده. عبارت ابن داود که در رجال ابن داود، صفحۀ ۱۶۶، ۶۶۲ وارد شده آن عبارت را ایشان اگر ذکر می‌کردند و محرف بودنش را مطرح می‌کردند خب یک مقداری چیزتر بود.

صاحب قاموس الرجال اینجا یک مطلبی را مطرح می‌کند، مطلب قشنگی است، جالب توجهی است. ایشان می‌گوید که شاید اینجا اصل عبارت این بوده، عبارت اصلی، ابو الفضل الصیرفی و ابو الفضل البراوستانی کان اسمه سلمة و کان مخلطا. این کان مخلّطا مربوط به ابو الفضل براوستانی باشد. ابو الفضل براوستانی همان سلمة بن خطاب معروف است. و سلمة بن، این اصلا کان مخلّطاً مربوط به ابو الفضل براوستانی، سلمة بن خطاب باشد. سلمة بن خطاب را نجاشی و ابن غضائری تضعیفش کردند، کان ضعیفاً فی الحدیث در موردشان گفتند و این مخلط در واقع معنای ضعیفاً فی الحدیث است که در رجال نجاشی هست همان باشد. و این در واقع، ابو الفضل الصیرفی کان اسمه سدیر، ابوالفضل البراوستانی کان اسمه سلمة و خلاصه و کان مخلطا. قاتی شده. اوّلاً در جایی بوده که کسانی که مکنی به ابو الفضل بودند اینها را ذکر می‌کرده، اسم‌هایشان را ذکر می‌کرده. مکنی به ابو الفضل‌ها را اسم‌هایشان را ذکر می‌کرده. این هم احتمال. این احتمال احتمال قابل توجهی است، به نظرم احتمال مهمی است.

من حالا برای این که این احتمال را یک قدری توضیح بیشتر بدهم یکی دو تا نکته عرض بکنم. یکی این که نجاشی در مورد حنان بن سدیر را مکنای به ابا بصیر قرار داده. در رجال نجاشی، صفحۀ ۱۴۶، رقم ۳۷۸ دارد حنان بن سدیر بن حکیم بن سعیب ابو الفضل الصیرفی. ابو الفضل را کنیۀ حنان قرار داده. صاحب قاموس الرجال اشاره می‌کند که ظاهراً مرحوم نجاشی اشتباه کرده و حنان مکنای به ابو الفضل نیست. آن کسی که مکنای به ابو الفضل هست پدرش سدیر است. همچنان که در رجال کشی، صفحۀ ۲۱۰، رجال برقی، صفحۀ ۱۸ و رجال طوسی صفحۀ ۲۲۳، رقم ۲۹۹۴، ۲۳۲ باب اینها تصریح شده که پدر حنان بن سدیر مکنای به ابو الفضل بوده. این مطلب هم درست است. آن که مکنای به ابو الفضل هست پدر هست و این علاوه بر این که در این ۳ تا کتاب رجالی این مطلب وارد شده در احادیث فراوانی هم این مطلب درش هست، نسبت به سدیر تکنیه‌اش به ابو الفضل وارد شده. آدرس‌هایش را یادداشت کردم.

شاگرد: هر دو هم ابو الفضل باشد نمی‌شود استاد؟

استاد: بعید است. این حالا می‌گویم توضیح حالا. در مورد این که سدیر مکنای به ابو الفضل هست در بصائر الدرجات. در بعضی جاها ابی الفضل سدیر داریم، در بعضی روایت‌ها هست که روایتی سدیر صیرفی نقل کرده از امام باقر یا امام صادق علیه السلام، امام علیه السلام خطاب به سدیر یا ابا الفضل گفتند. اینها آدرس‌هایش این هست. بصائر الدرجات، صفحۀ ۱۰۲، رقم ۱۴؛ صفحۀ ۱۳۷، رقم ۷، ۳۹۹، رقم ۹ و ۱۱؛ اختصاص، صفحۀ ۳۱۷ و ۳۱۸؛ تفسیر عیاشی، جلد ۱، صفحۀ ۱۳، رقم ۲؛ جلد ۲، صفحۀ ۶۲، رقم ۵۷؛ کافی، جلد ۸، صفحۀ ۲۴۵، رقم ۳۴۰.

این روایت کافی را می‌خواستم کافی را بیاورم بخوانم، روایتش را، یادم رفت کافی را بیاورم. روایت جالبی است به تناسب این ایام می‌خواستم این کافی، یکی از رفقا این روایت را بخوانند.

روایتی هست که صحیح السند هم هست، یعنی تا حنانش که صحیح است، «عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِيرٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام عَنْهُمَا» در پاورقی نوشته هما رجلان معروفان عند الراوی و عند غیر راوی. سألت ابا جعفر علیه السلام عنهما مراد شیخین هستند. «فَقَالَ يَا أَبَا الْفَضْلِ مَا تَسْأَلُنِي عَنْهُمَا» خلاصه چرا کأنّ از اینها لم تسألنی عنهما، یعنی دیگر بحثی ندارند.

«فَوَ اللَّهِ مَا مَاتَ مِنَّا مَيِّتٌ قَطُّ إِلَّا سَاخِطاً عَلَيْهِمَا»

امام‌های گذشته همه نسبت به این شیخین ساخط بودند. یا امام‌ها یا بنی هاشم، حالا مراد از منها آیا ائمه هست یا بنی هاشم.

« وَ مَا مِنَّا الْيَوْمَ إِلَّا سَاخِطاً عَلَيْهِمَا يُوصِي بِذَلِكَ الْكَبِيرُ مِنَّا الصَّغِيرَ إِنَّهُمَا ظَلَمَانَا حَقَّنَا وَ مَنَعَانَا فَيْئَنَا وَ كَانَا أَوَّلَ مَنْ رَكِبَ أَعْنَاقَنَا»

اینها حق ما را از ما غصب کردند، فیء ما را از ما گرفتند، اوّلین کسانی بودند که به گردن ما سوار شدند.

«وَ بَثَقَا عَلَيْنَا بَثْقاً فِي الْإِسْلَامِ»

می‌گوید بثق الفیء موضع کذا ای خرقه بثقه ای انفجرت. «بَثَقَا عَلَيْنَا بَثْقاً فِي الْإِسْلَامِ» یعنی شکافی در اسلام ایجاد کردند که «لَا يُسْكَرُ أَبَداً» اینجا نوشته، فکر می‌کنم لا یُسَد باید باشد. بثق در مقابل شکاف سد چیز هست.

شاگرد: معنایش الآن؟

استاد: به معنای بستن. سکر به معنای بستن هم استعمال نمی‌شود. به هر حال «لَا يُسْكَرُ أَبَداً حَتَّى يَقُومَ قَائِمُنَا أَوْ يَتَكَلَّمَ مُتَكَلِّمُنَا ثُمَّ قَالَ أَمَا وَ اللَّهِ لَوْ قَدْ قَامَ قَائِمُنَا أَوْ تَكَلَّمَ مُتَكَلِّمُنَا لَأَبْدَى مِنْ أُمُورِهِمَا مَا كَانَ يُكْتَمُ»

امام زمان صلوات الله علیه وقتی قائم شد اموری از اینهایی که اینها کتمان می‌کردند و کتمان می‌شده است.

«وَ لَكَتَمَ مِنْ أُمُورِهِمَا مَا كَانَ يُظْهَرُ»

یعنی معلوم می‌شود که اینها آن چیزهایی که ازشان ظاهر شده و قیافه و چهره‌ای که از اینها هست، چهرۀ واقعی‌شان را نشان می‌داده، نه چهره‌ای که بر اینها ظاهر می‌شده.

«وَ اللَّهِ مَا أُسِّسَتْ مِنْ بَلِيَّةٍ وَ لَا قَضِيَّةٍ تَجْرِي عَلَيْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ إِلَّا هُمَا أَسَّسَا أَوَّلَهَا فَعَلَيْهِمَا لَعْنَةُ اللّٰهِ وَ الْمَلٰائِكَةِ وَ النّٰاسِ أَجْمَعِينَ.»

این هم یک روایتی که امام باقر علیه السلام ابا الفضل تعبیر کردند.

فقیه، جلد ۳، صفحۀ ۳۰۰، رقم ۳۷۵۴.

در مشیخۀ فقیه هم در طریق به سدیر صیرفی این مکنی بودنش به ابا الفضل را ذکر کرده. فقیه، جلد ۴، صفحۀ ۵۱۸؛ ثواب الاعمال، صفحۀ ۲۳۸، رقم ۱؛ امالی مفید، صفحۀ ۱۷۷،‌ رقم ۸، مجلس ۲۲؛ امالی طوسی، صفحۀ ۱۹۵، رقم ۳۳۳، مجلس ۷، رقم ۳۵؛ غیبت شیخ طوسی، صفحۀ ۴۵؛ در مناقب ابن شهر آشوب، جلد ۴، صفحۀ ۱۷۷ و ۲۸۱ هم تکنیۀ سدیر و ابی الفضل وارد شده. این مسلم است که هیچ جایی تکنیۀ حنان به ابی الفضل ذکر نشده فقط یک جایی هست در امالی شیخ طوسی که این صدر و ذیل عبارت اگر خوانده بشود مشخص است که این عبارت محرف است، من عبارتش را می‌خوانم. در امالی شیخ طوسی، صفحۀ ۶۴۸، رقم ۱۳۴۷، مجلس ۲۳-۱۰، می‌گوید: «حَدَّثَنَا حَنَانُ بْنُ سَدِيرٍ، قَالَ: مَرَرْتُ أَنَا وَ أَبِي بِرَجُلٍ مِنْ وُلْدِ أَبِي لَهَبٍ يُقَالُ لَهُ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، فَنَادَانِي: يَا أَبَا الْفَضْلِ، [هَذَا الرَّجُلُ][[1]](#footnote-1) يُحَدِّثُكَ- وَ ذَكَرَ اسْمَ الْمُحَدِّثِ وَ هُوَ سُدَيْفٌ فِي آخِرِ الْحَدِيثِ، وَ لَمْ يَذْكُرْهُ هَاهُنَا-»

اینجا دارد «فَنَادَانِي: يَا أَبَا الْفَضْلِ،»، این «فنادیٰ» باید باشد «يَا أَبَا الْفَضْلِ،»، مراد پدرش را صدا کرده

شاگرد: فنادیٰ ابی

استاد: یا فنادیٰ ابی، مثلاً، یا ابا الفضل. این را حالا من فرصت نکردم ببینم در مثلاً امالی طوسی، جاهای دیگر که نقل کردند یا فنادیٰ یا ابا الفضل هست یا فنادیٰ ابی. ذیل عبارت هم مشخص است که این عبید الله بن ابراهیم سدیر را بحث، به پدرش که سدیر هست، «فَقَرُبْنَا مِنْهُمْ وَ سَلَّمْنَا عَلَيْهِمْ، فَقَالَ لَهُ: حَدِّثْهُ.» این عبد الله بن ابراهیم می‌گوید که این آقا که سدیف هست با تو کار دارد، می‌خواهد حدیث برایت نقل کرد. می‌گوید رفتیم و سلام کردیم، سدیف برای ما حدیث نقل کرد. «فَقَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَاقِرُ،» یک روایت خیلی جالب است در ولایت و اینها هست. حالا روایتش را یادداشت نکردم.

«قَالَ حَنَانٌ: وَ قَالَ لِي أَبِي: اكْتُبْ هَذَا الْحَدِيثَ،» مخاطب پدر بوده که می‌گوید به من گفتش که این را بنویس.

«فَكَتَبْتُهُ، وَ خَرَجْنَا مِنْ غَدٍ إِلَى الْمَدِينَةِ،» فردایش رفتیم مدینه، «فَقَدِمْنَا فَدَخَلْنَا عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، إِنَّ رَجُلًا مِنَ الْمَكِّيِّينَ، يُقَالُ لَهُ سُدَيْفٌ، حَدَّثَنِي عَنْ أَبِيكَ بِحَدِيثٍ.» فقلت له. این باز هم باید مراد پدرش این را باشد. حالا عبارتش را در ذیلش،

«يُقَالُ لَهُ سُدَيْفٌ، حَدَّثَنِي عَنْ أَبِيكَ بِحَدِيثٍ. فَقَالَ: وَ تَحْفَظُهُ فَقُلْتُ:»

آن که این صحبت‌ها را شروع کرده سدیر به امام صادق گفته، ولی امام می‌گوید آن حدیث را حفظ هستی، حنان می‌گوید نوشتم.

«حَدَّثَنِي عَنْ أَبِيكَ بِحَدِيثٍ. فَقَالَ: وَ تَحْفَظُهُ فَقُلْتُ: كَتَبْتُهُ. قَالَ: فَهَاتِهِ، فَعَرَضْتُهُ عَلَيْهِ، ... قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): يَا سَدِيرُ، مَتَى حَدَّثَكَ بِهَذَا عَنْ أَبِي»

کی سدیف این روایت را برای تو نقل کرد؟

«قُلْتُ: الْيَوْمَ السَّابِعَ مُنْذُ سَمِعْنَاهُ»

یعنی هفت روز قبل. من فکر می‌کنم باید الیوم التاسع باشد. این در مکه بوده، مکه و مدینه ۹ روز فاصله است. این که این روز بعد از این که از مدینه حدیث شنیدند اینها خارج شدند. این بخواهد ۶ روزه آمده باشند مکه و مدینه خیلی روز دارد، خیلی سنگین است ۶ روزه، ولی ۸ روزه آمدن اینقدر سنگین نیست. متعارفش ۹ روزه است. این باید مثلاً ۹ روز، می‌گوید ۹ روز قبل، ۹ روز قبل که ۸ روز طول کشیده بوده مسافرتشان از مکه و مدینه. این باید علی القاعده تاسع باشد. «يَرْوِيهِ عَنْ أَبِيكَ»

عرض می‌کنم این هم صدر و ذیلش را که با همدیگر ضمیمه کنیم آن نادانی، آن باید یا نادیٰ خالی باشد یا نادیٰ ابی باشد، این هم، حالا من فرصت نکردم به بحار و اینها مراجعه کنم و ببینید شاید به نقلیات دیگری که از امالی شیخ طوسی مراجعه بشود عبارت صحیح را بشود به دست آورد. این قطعاً سدیر هست که مکنای به ابا الفضل هست و آن احتمالی که صاحب قاموس الرجال مطرح کردند خیلی احتمال به جا و جالبی هست. حالا بحث این که آن مخلِّط اصلاً به چه معناست؟ آن خودش یک بحث جالبی است که حالا من دیگر فرصت نمی‌کنم رفقا از کلاس راهنما موارد مخلِّط را ببینند و در موردش ببینند ما حالا یک مقداری از کلاس راهنما ولی اصل بحث اصلی در مورد این که معنای کلمۀ مخلِّط چی است؟ چون خیلی مهم هم هست این کلمۀ مخلِّط این را ان شاء الله بعد از برگشتن از مسافرت خدمت دوستان خواهیم بود.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان

1. عبارت داخل کروشه را استاد بیان نمی‌کنند. [↑](#footnote-ref-1)